

عنوان مقاله:

روند اثرپذیری ادب پارسی از تعالیم عرفانی و جایگاه قرن چهارم و پنجم از این دیدگاه

محل انتشار:

فصلنامه متن پژوهی ادبی، دوره 1، شماره 4 (سال: 1377)

تعداد صفحات اصل مقاله: 19

نویسنده:

یحیی یثربی - هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

خلاصه مقاله:

- مقدمه پیشاپیش بایسته است که به سه موضوع بعنوان مقدمه بحث اصلی این گفتار، نگاهی گذرا داشته باشیم: اصول عرفان و تصوف، سیر تکاملی عرفان و نظام هماهنگی لفظ و معنی در عرفان ۱-۱- اصول عرفان و تصوف آنانکه در راستای پرده برداشتن از اسرار هستی و حل معمای وجود، جرات حرکت یافته اند از دیرباز به دو گروه تقسیم شده اند: فیلسوفان، عارفان. فیلسوفان از عقل و اندیشه و عارفان از سلوک و ریاضت بهره جسته اند. گروه اول یگانه ابزار انسان را برای درک اسرار هستی عقل و اندیشه دانسته، در حد امکان با این ابزار برای تبیین جهان کوشیده اند، چون ارسطو، ابن سینا، دکارت و کانت. اما گروه دوم، کارائی عقل و اندیشه را تنها در حوزه زندگی ظاهری و ظاهر عالم پذیرفته، اما در نفوذ به آن سوی زمان و مکان و نیل به حقیقت و باطن هستی ناتوان دانسته، این کار را تنها در سایه فنا و شهود که محصول سلوک و ریاضت اند، ممکن می دانند. لذا علوم و معارف بشر را به دو دسته تقسیم می کنند: رسمی که محصول عقل و اندیشه است؛ و حقیقتی که نتیجه بصیرت باطنی و شهود است. مکتب عرفان که سابقه طولانی در غرب و شرق جهان دارد، با رنگ و عنوان اسلامی از اواسط قرن دوم هجری مطرح بوده، در قرن ششم و هفتم به اوج کمال و نظام خود دست یافته است.

کلمات کلیدی:

لینک ثابت مقاله در پایگاه سیویلیکا:

<https://civilica.com/doc/1393426>

